

راه علاج

(۱) ترس از خدا

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: «ای اسحاق! طوری از خدا بترس که گویا او را می بینی، هر چند تو او را نمی بینی ولی او تو را می بیند. و اگر معتقد باشی که او تو را نمی بیند بی شک، به او کفر ورزیده ای و اگر بدانی که او تو را می بیند و آن گاه در حضور او معصیت کنی بی تردید او را از پست ترین بینندگان قرار داده ای».

(۲) تلقین (بر اساس فرمایش آیت الله مصباح یزدی)

خداوند در حدیث معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «(بنده برای رسیدن به حیات باقی و زندگی گوارا باید) متذکر باشد که من در تمام ساعات شب و روز بر کردار و گفتار او آگاهم، پس هنگامی که اراده گناه و معصیتی نمود مراقب من باشد».

ما ابتدا باید بدانیم خدا می داند. در مرتبه بعد یادمان باشد که خدا می داند. این، تمرین می خواهد. باید بنا بگذاریم هر روز لحظاتی را به این مطلب فکر کنیم. و بهتر آن که پیش از نماز به این مطلب بیاندیشیم تا نمازمان هم با حضور قلب بیشتری باشد. البته ممکن است در ابتدا نتوان مدت طولانی به این مطلب فکر کرد؛ اما به تدریج و روز به روز می توان این زمان را افزایش داد و توجه را عمیق تر کرد. در مواردی که مظان گناه است؛ باید حواس مان را خیلی جمع کنیم و پیشاپیش فکر کنیم که در صحنه ای که بناست با آن مواجه شویم خدا در آن جا حضور دارد.

(۳) حیا از محبوب

وقتی انسان به کسی علاقه دارد سعی می کند در حضور او کاری نکند که باعث رنجش او گردد. به همین جهت یاد خداوند باعث می شود تا انسان به سمت گناه نرود.

امام صادق (ع) فرمود: «ما أَحَبَّ اللَّهُ مِنْ عَصَاهُ - کسی که گناه می کند، خدا را دوست ندارد».

سپس حضرت شعر زیر را بازگو نموده و فرمود:

آیا با اظهار محبت معبود از او نافرمانی می کنی؟ مقایسه این دو امر کار نو ظهوری است اگر محبت راست بود، مسلماً از او اطاعت می نمودی، زیرا عاشق، همواره فرمانبر معشوق خویش است

(۴) دعا

امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحزمه ثمالی می فرماید:

«ای پروردگار من.. از گناهانم به بزرگواری ذات درگذر که اگر بر گناهانم کسی غیر از تو آگاه می شد البته آن گناه را مرتکب نمی شدم.. نه از این رو که تو از دیگران در نظرم بی قدر و اهمیت تری؛ بلکه بدین سبب که تو بهترین ستاران و پرده پوشان و نیکوترین حکم فرمایان و بزرگوارترین بزرگواران عالمی».

خدا نزدیک است

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم (ق/۱۶)

انس با قرآن (اعجاز قرآن از جنبه هنری و زیبایی - قسمت اول)

یکی از وجوه اعجاز قرآن که فوق العاده مورد توجه بوده است جنبه لفظی و جنبه ظاهری آن است. فصاحت و بلاغت یعنی روشنی بیان، شیرینی بیان، زیبایی یک بیان، جذابیت یک بیان. راجع به فصاحت و بلاغت، علمای فن می گویند قبل از آن که احتیاج به تعریف داشته باشد، هر کسی تا حدودی فصاحت و بلاغت را می شناسد.

به عنوان مثال سعدی به فصاحت معروف است. این که هر کسی که با زبان فارسی آشنایی مختصری دارد در روح خودش یک جذبه ای نسبت به آثار سعدی احساس می کند، تابع این نیست که اول تعریف فصاحت و بلاغت را از زبان ادبا شنیده باشد بعد دنبال آن رفته باشد. مسأله اعجاز قرآن در آن جهتش که مربوط به زیبایی است مربوط به جذابیت قرآن است که چیز جذابی است.

این خصوصیت در زیبایی قرآن هست که با این که فصاحت را به انتها درجه رسانده است، از هر نوع تعبیر شاعرانه ای که بوی کذب در آن باشد پرهیز کرده است. به عنوان مثال در شعرها داریم: «یا رب چه چشمه ای است محبت که من از آن - یک قطره آب خوردم و دریا گریستم»

این از نظر شعری خیلی زیباست اما از نظر واقعیت خیلی دروغ است. در قرآن بویی از این تعبیرات نیست. وقتی مطلبی را به مطلب دیگری تشبیه می کنند، دو چیز را قرین یکدیگر قرار می دهند و این اعجاب را برمی انگیزد. در قرآن اتفاقاً تشبیه هم زیاد به کار نرفته. قرآن در عین این که از مقوله زیبایی است باز با عقل و روح و فکر انسان سر و کار دارد یعنی مسائلی که می گوید همان مسائلی است که عقل می پذیرد. بعد از چهارده قرن پیدا کنید یک کسی بتواند به این زیبایی و به این تأثیر موعظه کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را داشته باشید، خدا را در نظر بگیرید «وَلْتَنْتَظِرْ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» لازم است هر نفسی دقت کند در آن چه که برای فردا پیش می فرستد.

واژگان

خَلَقْنَا: (خلق) آفریدیم
تُوَسْوِسُ: وسوسه می کند
نَعْلَمُ: (علم) می دانیم
حَبْلِ: رشته، طناب
وَرِيد: شاهرگ
أَقْرَبُ (قرب) نزدیک تریم

علم و احاطه خداوند

وقتی خداوند از خطورات قلبی انسان‌ها و وسوسه‌های زودگذری که از فکر آن‌ها می‌گذرد آگاه است به‌طور مسلم از تمام عقائد و اعمال و گفتار انسان‌ها با خبر می‌باشد.

او خالق ما است، چگونه ممکن است از ظاهر و باطن ما بی‌خبر باشد؟!

علم خداوند به امور ما به دو علت است:

الف) چون آفریدگار ماست و خالق، مخلوق خود را می‌شناسد:

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ - آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آن‌ها آگاه نیست؟!» (ملک/۱۴) و «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ»

ب) چون بر ما احاطه دارد. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». (تفسیر نور ج ۹ ص ۲۱۵)

در آیات دیگری می‌فرماید:

«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ - هر جا باشید او با شما است». (حدید/۴)

«اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - هر کاری می‌خواهید بکنید، او به آن‌چه انجام

می‌دهید بیناست!» (فصلت/۴۰)

باور عقلی و قلب

ما علم داریم که خداوند بر همه چیز احاطه دارد اما این علم تبدیل به باور نشده است.

خدای عقل ما قدرتمند و دانا و حکیم و عالم و مهربان و... است. خدایی که تمام خوبی‌ها را به صورت لایتناهی دارد و کمیت و کیفیت صفات او قابل احصاء نیست. این خدا هم بیناست، هم شنواست، هم به سِرّ درون ما احاطه دارد.

اما با وجود تمام این صفات، ما از حضورش شرم نمی‌کنیم و در محضرش گناهانی را مرتکب می‌شویم که آن عمل را در برابر هیچ‌یک از انسان‌ها که مخلوق او هستند مرتکب نمی‌شویم. از این‌جا معلوم می‌شود که خدایی که ما در باور قلبی خود قبول داریم؛ به مراتب از خدایی که در کتب تحریف شده‌ای مثل «عهد عتیق» معرفی می‌شود (که در کشتی از یعقوب شکست می‌خورد و وقتی آدم پنهان می‌شود او را نمی‌یابد) ضعیف‌تر و زمینی‌تر است.

شاید به همین دلیل خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید که دوباره ایمان بیاورند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

قَبْلُ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که پیش از این فرستاده است، ایمان (واقعی) بیاورید». (نساء/۱۳۶)

چرا حضور خدا را باور نداریم

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این باره فرموده‌اند:

۱) فکر می‌کنیم نمی‌بیند

اگر کسی بداند که خدا او را می‌بیند هرگز به تباهی آلوده نمی‌شود.

قرآن کریم، درباره پندارگرایان غافل می‌فرماید:

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي - مگر او نمی‌داند که خدا می‌بیند؟» (علق/۱۴)؛

«أَيُحْسِبُ أَنَّ لَنْ يَرَهُ أَحَدٌ - آیا می‌پندارد که کسی او را نمی‌بیند؟» (بلد/۷)

«أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ - آیا می‌پندارند که ما کارهای پنهان و نجوای آن‌ها

را نمی‌دانیم؟» (زخرف/۸۰)

این‌ها ناظر به بُعد علمی است؛ یعنی انسان غافل فکر می‌کند که کسی او را نمی‌بیند و او

تنهاست و چون تنهاست، رهاست.

۲) می‌اندیشیم نمی‌تواند

گاهی می‌پندارد بر فرض، کسی او را ببیند قادر نیست جلو او را بگیرد؛ یعنی می‌پندارد که

خدا بر او توانایی ندارد.

در این زمینه، ذات اقدس اله آیات فراوانی نازل کرده، می‌فرماید:

«أَيُحْسِبُ أَنَّ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ - آیا او می‌پندارد کسی نمی‌تواند بر او دست یابد». (بلد/۵)

آیا انسان می‌پندارد خدا قدرت ندارد تا همه نعمت‌های او را به نعمت و حیات او را به

ممات و سلامت او را به بیماری مبتل کند؟

«أَيُحْسِبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ - آیا انسان می‌پندارد که با مرگ نابود می‌شود و ما

استخوان‌های پوسیده‌ی او را دوباره زنده نمی‌کنیم؟» (قیامت/۳)

۳) فکر می‌کنیم داراییم

گاهی نیز می‌پندارند قدرت‌های مالی (یا مقام و... - مال از جهت مصداق است)، مشکل آن‌ها

را حل می‌کند: «يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ - آیا می‌پندارد که مال او، او را جاوید می‌کند». (همزه/۳)

۴) فکر می‌کنیم حق با ما است

گاهی انسان خود را در حضور خدا می‌بیند اما خود را «مُحِقِّ» می‌پندارد؛ با این که در

برابر وحی ایستاده و فکرش تیره و کارش تاریک است، می‌گوید: «حق با ماست».

در این زمینه، قرآن کریم می‌فرماید: «وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعاً - فکر می‌کنند که

کار خوب می‌کنند؛ در حالی که به بدی مبتلایند». (کهف/۱۰۴)